

تقدیر ایران

جلد اول

فریپاشی ایران زمین

مصطفی افشار باران



سرشناسه: افشار پارسا، مصطفی، ۱۳۳۶-
عنوان و نام پدیدآور: تقدیر ایران / مصطفی افشارپارسا.

مشخصات نشر: تهران: رازگو، ۱۳۹۸

مشخصات ظاهری: ج ۲، ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ج ۱: ۷-۲۹-۷۷۳۹-۶۰۰-۹۷۸

ج ۲: ۹-۳۳-۷۷۳۹-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه.

یادداشت: نمایه.

مندرجات: ج ۱، فروپاشی ایران زمین - ج ۲، انحطاط ایران.

موضوع: ایران - تاریخ

موضوع: Iran - History

ده بندی کنگره: DSR ۱۰۹

ده بندی دیویی: ۹۵۵

شماره شناسی ملی: ۵۹۶۲۱۶۱



تقدیر ایران

جلد اول

فروپاشی ایران زمین

مصطفی افشار پارسا

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۹

چاپ و صحافی: پایتخت

شمارگان: ۳۰۰ نسخه

قیمت (دوره دوجلدی): ۱۸۰۰۰۰ تومان

تهران، صندوق پستی: ۵۴۴-۱۳۱۴۵

تلفن: ۶۶۱۹۱۰۳۵

فهرست

۹	درآمد
۲۷	فصل یک شکستن نقل، سنگین واقعیت به نیروی خیال
۸۱	فصل دوم: از چالش‌ها تا ناکندن جای، گریز از تاریخ امر واقع
۳۱۳	فصل سوم: سویه‌هایی از اجتماع سه من دوره گذار
۴۲۳	نمایه

درآمد

اگر کسی به «تقدیر»، از هر منظری، باور داشته باشد، با نگاهی به تاریخ سیاسی سرزمینی که امروز قلمتی از آن، کشور ایران نامیده می‌شود، بی‌تردید خواهد گفت که، تا به این زمان، زمین را جغرافیای سیاسی اش رقم زده است. تقدیر تاریخی سرزمینی به این زمین نام داشت، و جغرافیای سیاسی آن به مراتب وسیع‌تر از کشور کنونی آن بود. بر آن قرار گرفته بود که، در «مرکز عالم» هر لحظه در جوش و خروش و در زمان، نزدیک به سه هزار سال، کانون تلاقی نژادها، اقوام، زبان‌ها، فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، گنجان باشد. در هر عصری، نیرویی که سران داشت تا، عالم و آدم را تحت سلطه خود آورد، نتوانست بی‌اعتنا به این سرزمین بماند و از آن درگذرد. آشوری‌ها، هخامنشی‌ها، اسکندر مقدونی، رومی‌ها، اعراب، مغول‌ها، ترک‌ها، روس‌ها، عثمانی‌ها، روس‌ها و سرانجام کشورهایی که در طول پنج قرن اخیر تحت مفهوم غرب، صورت‌بندی می‌شوند، نتوانستند این سرزمین را در کانون معادلات سیاسی خود قرار ندهند. این توجه به ایران، با فتح قسطنطنیه به توسط عثمانی‌ها در ۱۴۵۳ میلادی وارد عصر تازه‌ای گردید. به طور عام و به صورتی قراردادی سال ۱۴۵۳ میلادی آغاز «عصر رنسانس» در اروپا محسوب می‌گردد. با رنسانس فصل جدیدی در تاریخ جهان آغاز می‌گردید که، بود و نبود تمدن‌ها در گرو شناختن و فهمیدن این عصر قرار می‌گرفت. با فتح قسطنطنیه به توسط عثمانی‌ها،

راه‌های تجارت بین اروپا و آسیا که از آسیای صغیر می‌گذشت و به ایران می‌رسید، بسته می‌گردد. ده سال پس از فتح استانبول، ۱۴۶۳ میلادی، جمهوری ونیز با حسن بیگ آق‌قویونلو وارد مذاکره می‌شود. ونیزی‌ها امیدوار آغاز جنگی بین ایران و عثمانی هستند، باشد که این جنگ پیشروی عثمانی را در اروپا و دریای مدیترانه متوقف سازد و، اگر بخت یار ایرانیان باشد، بار دیگر راه تجارتی قدیم احیاء شود. هم‌زمان کوششی بزرگ برای یافتن راه‌های تازه دریایی به جهت تجارت با شرق آغاز می‌شود. حاصل این کوشش، کشف دماغه امیدونک در جنوب آفریقا در ۱۴۸۷ میلادی و کشف آمریکا در ۱۴۹۲ میلادی است. کشتی‌های عظیم اقیانوس پیما ساخته می‌شوند و، پرتغال با تأسیس استیشن‌ها، پایگاه مستعمراتی خود در هند، ۱۵۰۲ میلادی، فرارسیدن عصر تازه‌ای را با سبابت جهانی را اعلام می‌کند، عصر مستعمرات. در این میان، جزیره هرمز به عنوان یک پایگاه و ایستگاه استراتژیک دریایی از نگاه پرتغالی‌ها پنهان نمی‌ماند؛ جزیره هرمز به عنوان مهمترین ایستگاه تجارتی خلیج فارس بین شرق آفریقا، دریای سرخ، عربستان و یمن در یک سوی و هند و شرق آسیا در سوی دیگر قرار دارد. هرمز مرکز بازرگانی دریایی بین اروپا و آسیا است، - تا سیصد کشتی تجاری پهلومی‌گیرند و، به طور دائم در حدود چهارصد کشتی مشغول تجارت ابریشم و مروارید و ادویه و سنگ‌های قیمتی هستند - هر سال سلطنت شاه اسماعیل اول صفوی، ۱۵۰۷ میلادی، پس از جنگی کوتاه، هرمز به توسط پرتغالی‌ها اشغال می‌شود. اگرچه عثمانی‌ها راه خشکی را برای تجارت اروپا با هند و چین می‌بندند و، اقتصاد تجاری ایران از این بابت در انزوا قرار می‌گیرد اما، اشغال هرمز به توسط پرتغالی‌ها مبین این نکته است که،

ایران نمی‌توانست در انزوا بماند. در آغاز عصر جدید در اروپا که هم‌زمان با برآمدن صفویان در ایران است، دوره در مقابل ایران گشوده می‌شود: اتحاد با عثمانی بر علیه اروپا و یا اتحاد با اروپا بر علیه عثمانی. در آن زمان راه سومی، در درازمدت برای ایران وجود نداشت چرا که، جغرافیای سیاسی ایران نمی‌تواند به دور خود دیوار بکشد و این «تقدیر» ایران است. تنها پادشاهی که در عصر صفوی توانست «تقدیر» ایران را به میدان «انتخاب» بکشد و، از آن «فرستی» برای پیشرفت و ترقی ایران فراهم سازد، شاه عباس اول بود. او جغرافیای سیاسی ایران یعنی «تقدیر» ایران را به عرصه انتخاب دوست و دشمن‌هایی تبدیل کرد که، دائمی نبودند و، فقط فرصتی شمرده می‌شدند برای برنی حفظ جایگاه مهم ایران در مناسبات جهانی. چگونگی اتحاد او با انگلیس، برای اخراج پرتغالی‌ها از هرمز و خلیج فارس و بازگرداندن حیثیت و جایگاه تاریخی ایران در خلیج فارس و یا سیاست او در قبال هندوستان، ممکن قندهار و نیز سیاست‌های جنگ، صلح و «صلح مسلح» او در قبال عثمانی‌ها مؤید شناخت او از «تقدیر» ایران بود؛ اما در ایام سلطنت دو پادشاه آخر صفوی یعنی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، علیرغم صلح طولانی مدت با دولت عثمانی، عدم توجه لازم به مناسبات سیاسی-تجاری، ایران و اروپا نه تنها هیچ دستاوردی برای ایران نداشت بلکه، سبب سازانحاله به متمرکز کشور گردید.

«تقدیر» ایران می‌تواند به چهار دوره تاریخی تقسیم شود: عصر باستان از مادها تا انقراض ساسانیان، عصر خلافت‌های اسلامی دمشق و بغداد، دوره ایلخانان مغول و تیموریان، و سرانجام از برآمدن صفویان به بعد. این گفته متداولی است که «سیاست خارجی بازتابی از سیاست داخلی است.»، اما در نسبت با ایران،

این گفته متداول محل تأمل بیشتری دارد. از عهد باستان که «تقدیر» ایران بر آن قرار گرفت که پُل ارتباطی بین سه قاره شناخته شده جهان باستان محسوب گردد و، بخش بزرگی از جاده ابریشم در داخل سرزمین های ایرانی قرار گیرد تا، عصر پهلوی و دوران «جنگ سرد» که تنگه هرمز گلوگاه «انرژی جهان آزاد» شمرده می شد و، اهمیت مرزهای ایران و شوروی سوسیالیستی کمتر از دیوار برلین نبود، فهم «تقدیر» ایران برای تداوم سلطنت هر فرمانروایی از اهمیتی بنیادین برخوردار بود. در طریق تاریخ ایران، هیچ فرمانروایی، به استثنای شاه اسماعیل اول صفوی، نتوانست به عنوان یک سیاستمدار ایرانی را محصور و آن را منزوی کند. آن گاه که شاه اسماعیل اول به اعمال سلطه ایدئولوژی حکومت خود بر جغرافیای سیاسی ایران زمین پرداخت، از آنجا که «تقدیر» ایران زمین در ذات خود انزوا را بر نمی تافت، فاجعه ای تاریخی چهره گرفت. فروپاشی ایران زمین.

«تقدیر» ایران، یعنی جغرافیا، سیاسی ایران، در طول بیش از دوهزار سال، تا پیش از برآمدن صفویان، بر آن قرار گرفته بود که، جغرافیای برخورد تمدن ها، تضارب آراء و اندیشه ها، اختلاط سنت ها و باورها، و آمیزش آداب و رسوم اقوام ایرانی و غیرایرانی گردد، چنانکه در همان عصر رمان ها و هخامنشی ها «جهان ایرانی» آهسته و، پیدا و ناپیدا چهره می گرفت. جغرافیای جهان ایرانی وسیع تر از جغرافیای سیاسی ایران زمین بود و، به مثابه زرهی محکم «تقدیر» ایران را از حملات مرگ آفرین محافظت می کرد. با پویایی و قدرت زاینده جهان ایرانی که حاصل اختلاط تمدن ها و فرهنگ های گوناگون بود، تشخیص و تعین جغرافیای سیاسی ایران زمین به عامل حفظ، پویایی و تداوم جهان ایرانی، تبدیل می شد. به گونه ای که جهان ایرانی و «تقدیر» ایرانی چنان درهم تنیده و چنان لازم و ملزوم یکدیگر شدند که، فروپاشی هریک از آنها به سقوط دیگری منجر می گردید؛ رویدادی که با برآمدن صفویان به وقوع پیوست و، راه تازه ای در مقابل

«تقدیر» ایران گشود: فروپاشی ایران زمین و انحطاط ایران.

در زمستان سال ۱۳۸۰ خورشیدی، کتابی تحت عنوان «دیبچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» به قلم سید جواد طباطبایی در ایران منتشر گردید. پیش از انتشار این کتاب واژه «انحطاط»، صدها بار و به تکرار درباره حوزه‌های مختلف تاریخ ایران، نظیر تاریخ اجتماعی، اقتصادی، ادبیات، تاریخ هنر و یا تاریخ صنعت و تجارت، مورد استفاده و یا استناد تاریخ‌نگاران قرار گرفته بود؛ اما برای نخستین بار، طباطبایی «طرحی نو» در انداخت و، از منظری متفاوت و در سطح بالاتر خود را درباره انحطاط ایران منتشر کرد. در اینجا تأکید صریح بر یک نکته اساسی لازم شمرده می‌شود و آن اجتهاد طباطبایی از موضع یک «مؤسس» است؛ هم‌آراء و اندیشه‌های طباطبایی جز از این منظر مقدور نخواهد بود. طباطبایی در پاسخ به سؤال «پروژه فکری جواد طباطبایی چیست؟»^۱ می‌گوید: «... طرح فکری من، در واقع به دنبال مطرح کردن این پرسش است که علل و اسباب شکست پروژه تجددخواهان این کشور، از عباس میرزا و امیرکبیر تا پیروری جنبش مشروطه‌خواهی چه بوده است؟ ایران کشوری است که با گذشت در ده سال از آغاز جنبش تجددخواهی آن، هنوز سخت عقب مانده و افقر که پس روی ما است، هنوز به اندازه کافی روشن نیست، بدیهی است که پرسش مطرح شده است، اما شاید بتوان گفت آنچه در بحث من تازگی دارد، به تعبیری که بوالفضل بیهقی به کار می‌برد، نوشتن «تاریخ پایه‌ای» ایران باشد، تاریخی که دگرگونی‌های اجتماعی را به محک اندیشه می‌زند و مانند جامعه‌شناسان علل و اسباب شکست تجددخواهی در ایران را به مناسبات اجتماعی تقلیل نمی‌دهد. تاریخ ایران، از آغاز مناسبات سیاسی با اروپا - با برآمدن صفویان -

۱. حامد زارع، مجموعه مقالات جواد طباطبایی، فلسفه و سیاست، ص. ۲۸۷.

تاکنون، تاریخ رویارویی دو شیوه اندیشیدن و دورویکرد به عالم و آدم است و این رویارویی را نمی‌توان با توضیح مناسبات اجتماعی - یعنی هر نظریه‌ای که پدیدارهای اجتماعی و سیاسی را اساس توضیح بداند - تبیین کرد.^۱ طباطبایی اسباب و علل انحطاط را درونی می‌داند و، می‌گوید «... بحث بر سر «شرایط امتناع» تجدد در ایران و «شرایط امکان» آن در اروپاست. تنها چنین بحثی می‌تواند کانون تبیین شکست تجدد در ایران را از بیرون به درون منتقل کند... او درباره آغاز انحطاط می‌نویسد «انحطاط ایران زمین از هنگام آغاز می‌شود که ایرانیان توان بازسازی فرهنگی و پایداری در قلمرو اندیشه را در دست دادند و فروپاشی‌های پی‌درپی ایران، هر بار، پیوندی با دگرگونی‌هایی در حوزه فرهنگ و قلمرو اندیشه داشته است».^۲ طباطبایی در توضیح دقیق جایگاه اندیشه در تاریخ ایران می‌نویسد «... تاریخ ایران را نمی‌توان به عنوان صرف تاریخ ظاهر دگرگونی‌های سرزمینی نوشت. تاریخ ایران زمین، از بنیاد، تاریخ اندیشه ایرانیان و به سخن دیگر، تاریخ پیوستگی‌های عمل و نظر است، به این معنی که هیچ حادثه تاریخی وجود ندارد که با اندیشه گره خورده و به واسطه آن اندیشه جدید پیدا نکرده باشد. این تعین، هرگز، تعینی ساده نیست. بر سه، است، زیرا حلول هیولای اندیشه در ماده حادثه تاریخی آن را به چنان زنجیره‌ای پیچیده تبدیل می‌کند که جز در قالب دستگاه مفاهیم بغرنج قابل تبیین نیست».^۳ آغاز عصر «رسانس» در اروپا که هم‌زمان با طلوع دولت صفوی در ایران، و به نظر

۱. حامد زارع، مجموعه مقالات جواد طباطبایی، فلسفه و سیاست، صص. ۹-۲۸۸.

۲. حامد زارع، همان، ص. ۲۹۰.

۳. جواد طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ۱۳۸۰، ص. ۴۶۰.

۴. جواد طباطبایی، همان، ص. ۴۶۲.

طباطبایی آغاز مناسبات سیاسی بین اروپا و ایران می‌باشد، تا شکست ایران در جنگ‌های ایران و روسیه، دوره ویژه‌ای از تاریخ ایران است. طباطبایی درباره این دوره تاریخی می‌نویسد «دوره‌ای از تاریخ ایران که با جنگ چالدران آغاز می‌شود و با شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس پایان می‌یابد، یعنی از آغاز فرمانروایی صفویان تا نخستین دهه‌های سلسله قاجار، دوره‌ای پراهمیت در تاریخ ایران زمین است، زیرا از سویی، با آغاز دوران جدید تاریخ و تاریخ اندیشه غربی و جهانی شدن روابط و مناسبات سیاسی، ایران زمین نیز به ضرورت در بیدار - ربه اندیشه و مناسبات نو قرار گرفت، در حالی که از سوی دیگر، نظام حکومت سیاسی ایران، تحولی مناسب با سرشت دوران جدید پیدا نکرد.» (این رو، می‌توان گفت که جدال جاذبه تجدد از سوی مغرب‌زمین و دافعه آن از سوی ایران زمین در تاریخ این کشور نزدیک به سه سده طول کشیده است و در این سه سده، ایران زمین، در وسوسه تجدد، در برخی دهه‌های این دوره، اما بیشتر، با مصلحت‌گرا سنت اندیشه‌ای خلاف زمان و استبداد ایل و قبیله‌ای نیروهای زنده و ریشه فرهنگ و تمدن خود را بر باد فنا داده است.^۱ و او این دوره را به عنوان حلقه رابط بین «دهه‌های میانه» ایران و آغاز دوران جدید آن، «دوره گذار» می‌نامد، «دوره‌ای در تاریخ، نه با اسلوب دوران قدیم ایران می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد و نه با خصایص دهه‌های دوران جدید.^۲ به نظر طباطبایی، در حالی که اروپا بر اثر اندیشه تجدد از بنیاد دگرگون شده بود، در ایران آغاز دوره صفوی فرهنگ و تمدن ایرانی جدا از تفاوتی با پنج قرن پیش از آن یعنی آغاز فرمانروایی ترکان نداشت و، این در حالی بود که، دوران جدید اروپا، با جهانی شدن مناسبات، سامان سیاسی-

۱. جواد طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ص. ۲-۱۱.

۲. جواد طباطبایی، همان، همان جا.

اجتماعی و نیز ترکیب و ترتیب عناصر اندیشه را در کشورهای که در میدان جاذبه آن قرار می‌گرفتند، برهم می‌زد.^۱ ایران نیز در آغاز دولت صفوی یا همان آغاز دوره گذار در میدان جاذبه این مناسبات جدید جهانی قرار گرفته بود اما «در آغاز دوره گذار، ضربه‌هایی کاری بر پیکر تمدن ایرانی وارد آمده بود، اما تقدیر تاریخی آن، زوال کامل نبود. با بررسی دوره گذار، به عنوان واسطه العقد دو دوران تاریخ ایران، آشکارا می‌توان این نکته را دریافت که حتی تا پایان یافتن نخستین سده فرمانروایی صفویان، تقدیر تاریخی ایران زوال محتوم آن نبرد، «نوزایش» که در برخی از نمودهای فرهنگی، همچون معماری، شهرسازی، فلسفه و کلام، برخی از علوم دقیقه، ایجاد شد، آشکارا گواهی بر این واقعیت است که ایران در آستانه دنیایی نو قرار گرفته بود و می‌بایست راهی را برمی‌گزید که به آینده و هموار نبود، اما در لحظه‌ای که ایرانیان می‌بایست «جاده‌ای شاه» را برای دورانی جدید تاریخ می‌گشودند، کوره راهی را برگزیدند.^۲ پس «... انحطاط ایران زمین با صفویان - که گاهی با توجه به نوآوری‌هایی که در قلمرو برخی از امرها صورت گرفت، نسنجیده دوره «تجدید حیات» یا «نوزایش ایران» - همان‌گونه بوده است - آغازی دوباره پیدا کرد». ^۳ اگرچه طباطبایی مرگ شاه عباس از صفوی را «نقطه عطف انحطاط ایران» قرار می‌دهد^۴ اما، بر این نکته تأکید می‌کنند که «... تمدن ایرانی، پس از نوزایشی در عصر زرین فرهنگ ایران و به دنبال چیدگی ترکان، یورش مغولان، یورش افغانان و شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس که

۱. جواد طباطبایی، دیباجه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ص. ۱۳.

۲. جواد طباطبایی، همان، ص. ۴۴۸.

۳. جواد طباطبایی، همان، ص. ۲۷۶.

۴. جواد طباطبایی، همان، ص. ۴۴۷.

آن کشور را به لعبتی در دست لعبت بازان روس و انگلیس تبدیل کرد، در سرایشب انحطاط افتاد.^۱

«انحطاط» تنها در «مقایسه» چهره می‌گیرد و، قابل شناسایی است، چه در جزء و چه در کل؛ همچنین چه در نسبت با درون و چه در نسبت با بیرون. یک تمدن در طول حیات خود فراز و نشیب‌هایی دارد که، این فراز و نشیب‌ها تنها در نسبت مقایسه با یکدیگر قابل شناسایی و صورت‌بندی هستند. از دیگر سوی یک تمدن، در بیرون از خود، و در نسبت با تمدن‌های دیگر، انحطاط یا سقوط یا نیروهای زاینده‌اش شناسایی و مقایسه می‌شود. از این منظر، تمدن ایرانی نیز از و نشیب‌های بسیار داشته است، اما، آنچه که تاریخ ایران در پنج قرن اخیر را دوره پیش از آن متمایز می‌کند، نسبت این دوره تاریخی با صورت‌بندی جدیدی از مناسبات جهانی است. به دیگر سخن بین انحطاطی که با برآمدن صفویان دامن ایران را گرفت با انحطاطی که به دنبال تأسیس سلسله‌های ترک، باغیان در ایران پدیدار گردید، تفاوت ماهوی وجود دارد، هر چند در هر دوره، به دور عمده، اسباب و علل «درونی» موجد انحطاط گردیدند. اگر وجود یک عامل ماهوی بین دو انحطاط را بپذیریم، ناگزیر به پذیرش تفاوت ماهوی بین اسباب و علل هر دو انحطاط نیز هستیم. طباطبایی که «زوال اندیشه خردگرای اندیشه سیاسی در ایران زمین» را عامل انحطاط تاریخی ایران می‌داند^۲، براساس نظر است که «اندیشه فلسفی، پس از آنکه در ایران زمین به اوج رسید، با چهرگی و رکاز و سیطره دیدگاه‌های فلسفه ستیز ضربه‌ای کاری بر پیکر خود یافت. بخواجه نصیر طوسی، کوششی در جهت تجدید، یعنی تداوم سنت و بازپرداخت آن،

۱. جواد طباطبایی، دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، همان جا.

۲. جواد طباطبایی، زوال اندیشه سیاسی در ایران، ص. ۳۳۷.